

تفسیر سوره قارعه (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۴/۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾

مراد از سنگینی

در تفسیر سوره قارعه به این آیات شریفه رسیدیم: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ ، نکاتی را درباره مفاد این دو آیه عرض کردیم و به این نکته و قسمت مهم می رسیم که معنای سنگینی و سبکی اعمال چیست. اینکه می فرماید فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ : اگر موازین یعنی اعمال سنگین باشد، یا وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ : سبک باشد مراد از این سنگینی و سبکی چیست؟

خُب مفسران اهل سنت در اینجا سنگینی و سبکی را به همان معنای متعارفش گرفتند؛ لذا با چالش هایی مواجه شدند که در ادامه عرض می کنیم. اما آنچه را که مفسران شیعه فرمودند خصوصا مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه و مفاد روایات ما هم همین را تایید می کند این است که مراد از سنگینی و سبکی اعمال در این آیات و آیات مشابه، معنای متعارفش نیست؛ بلکه مراد پایداری و زوال اعمال است. ثقلت موازین یعنی آنهایی که اعمالشان پایدار است اعمالشان می ماند.

و من خفت موازینه؛ یعنی کسانی که اعمالشان از بین می رود. از بین می رود یعنی بی اثر است، بی ثمر است، بی فایده است، بی نتیجه است. ثقلت موازینه؛ یعنی اثرگذار است موثر است، مفید هست. حالا بعدا عرض میکنیم به چه معناست. در واقع این آیات در نظام آن آیه شریفه کل شی هالک الا وجهه هست. هر چیزی نابود شدنی است هر چیزی زوال پذیر است مگر وجه خداوند متعال.

خب مراد از وجه خداوند متعال خب چهره که نیست العیاذ بالله خداوند متعال دارای بدن و جسم نیست. حضرات معصومین در روایاتی فرمودند ما وجه الله هستیم در دعای ندبه هم عرض میکنیم این وجه الله الذی یتوجه الیه الاولیا، وجه الله ما هستیم. هر چیزی نابود میشود مگر ما یعنی مگر باورهای ما، مگر عقاید ما، مگر قلب ما، مگر نور ما، مگر صفات ما.

اینکه ما فرمودند ما وجه الله هستیم یعنی صفات خداوند متعال در ما جلوه و تجلی تام پیدا کرده است. بنابراین هر عمل صالحی که ارتباط با خدا پیدا بکند، بهره ای از نور خدا و وجه الله در آن باشد او پایدار می ماند، هلاک نمیشود، نابود نمیشود. آن اعمالی که انتساب به خداوند متعال ندارند، آن اعمالی که به وجه الله نبودند، آن اعمالی که گناه و معصیت کفر بودند آنها چون بهره ای از وجه الله ندارند لذا نابود هستند، بی اثر هستند.

در روایتی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده است که مراد از سنگینی و سبکی اعمال یقلت الحسنات و کثرتها، اعمال سنگین یعنی آنهایی که اعمال صالحه زیادی دارند. اعمال خفی ثقلت موازینه یعنی آنهایی که اعمال صالحه کمی دارند، حسنات کمی دارند و اصلا حسنات ندارند.

به عبارت دیگر قرآن کریم در آیات میخواهد به ما بفرماید که اگر شما دارای حسنات بودید، دارای اعمال صالحه بودید، دارای ایمان و اخلاق الهی بودید شما اخلاقتون، روحتان و اعمالتان متناسب با {۵۰:۵} نامفهوم است. اگر دارای ایمان و اخلاق ایمانی و اعمال صالحه نبودید اعمال و کردار و صفات متناسب با جهنم داشته باشید در واقع شما اعمالتان سبک هست و اهل جهنم هستید.

در قرآن کریم آیاتی داریم که میفرماید هر انسانی در گرو نقش خودش هست یا نفس هر انسانی در گرو هست. کل نفس بما کسبت رهینه، کل امر بما کسبت رهین. هر نفسی در رهن است، هر جانی در گرو جهنم هست. آن انسان هایی که اعمال صالحه دارند، حسنات دارند، این نفسشان را از گرو جهنم خارج میکنند. آنهایی که حسنات ندارند موازین اعمالشان سنگین نیست در واقع از جهنم نجات پیدا نمیکنند.

باز برای اینکه این مطلب روشن تر بشوند به این آیه شریفه توجه بکنیم. در این میفرماید و ان منکم الا واردها، هیچ یک از انسان ها نیستند مگر اینکه وارد در جهنم میشوند. ثم ننجی الذین اتقوا و نذرنا الظالمین فیها جثیا، سپس ما نجات میدهیم، بیرون میکشیم انسان های با تقوا را از جهنم بدون اینکه دچار رنج و عذاب و گرفتاری شده باشند و ظالمین را در جهنم رها میکنیم. نذرنا یعنی رها میکنیم ظالمین را در جهنم. یعنی چی؟ یعنی ما ظالمین را به جهنم نمی اندازیم همه انسان ها در درون جهنم قرار میگیرند از جهنم عده ای را ما نجات میدهیم عبور میکنیم عده ای در جهنم می مانند ما فقط ظالمین را رها میکنیم نجات نمیدهیم نه اینکه آنها را به جهنم می اندازیم. یعنی این تبع هر انسانی، طبیعت هر انسانی در واقع جهنمی است انسانی که تربیت شده نباشد، انسانی که به ریسمان وحی و دین چنگ نزند، انسانی که پرتو وحی و دین و اولیا الهی به او نخورد او تبعش در واقع جهنمی است کارهایی که انجام میدهد از جنس جهنم هست. اخلاق و باورهایی که پیدا میکند از جنس جهنم است این دین است این انبیا هستند این اولیا الهی هستند که می آیند تبع شما را تغییر میدهند. شما را

در واقع موفق به اعمال و باورها و اخلاقی میکنند که تبع شما تغییر پیدا میکند از جهنم نجاتتان میدهند، از جهنم شما را بیرون میکشند و به بهشت میبرند.

پس اگر انسان باشد و منقطع از وحی و دین و دستگیری خداوند متعال آن در درون جهنم هست و نذرناک ظالمین فیها جثیا. اگر پرتو نور دین و وحی و اولیا الهی به او خورد او را زنده کرد، او را نجات داد باعث شد که باورها و اخلاق و اعمالی پیدا کند از جنس بهشت و متضاد با جنس جهنم لذا او نجات پیدا میکند ثم ننجی الذین تقوا.

به بیان دیگر بر اساس نظریه تجسم اعمال در واقع بهشت و جهنم بازتاب دنیاست، باطن دنیاست. اینکه قرآن کریم میفرماید همه انسان ها وارد جهنم میشوند یعنی همه انسان ها در دنیا قرار میگیرند، زندگی دنیایی پیدا میکنند. کسانی خودشان را از این زندگی دنیایی بیرون میکشند از این پلیدی ها و تاریکی ها و ظلمات عالم طبیعت و عالم دنیا بیرون میکشند خودشان را با کمک وحی اینها ثم ننجی الذین تقوا هستند.

عده ای در همین دنیا می مانند زورشان زور دنیایی و زمینی میشوند، از جنس دنیا میشوند اینها توی همین دنیا می مانند. اینکه میفرماید در آن آیه شریفه ما کافران را رها میکنیم ظالمین را رها میکنیم یعنی رهایشان میکنیم در همین زندگی دنیویشان. چون اینها در دنیا رها شدند، چنگ نزدند به ریسمان دین، چنگ نزدند به ریسمان ولایت انبیا و حضرات معصومین خودشان را از این دنیا، پلیدی های دنیا بیرون نکشیدند اینها را رها شدند در دنیا، باطن رها شدن در دنیا میشود رها شدن در آخرت در آن آیه شریفه در سوره مریم که ان منکم الا واردها هیچ کسی از شماها نیست مگر اینکه وارد در جهنم میشود یعنی وارد در دنیا میشوید، زندگی دنیایی پیدا میکنید.

آنهايي که در دنیا با تقوا و دین و نور خدا زندگی بکنند ننجی الذین اتقوا. آنهايي نخواهند با دین و ایمان زندگی بکنند در همان دنیا می مانند. ماندنشان در دنیا تجسم پیدا میکند به صورت و نذرناک الظالمین فیها جثیا.

خب بنابراین قرآن میخواهد بگوید که هر چند ما به انسان عقل دادیم هر چند به انسان فطرت دادیم هر چند به انسان حجت درونی دادیم اما اینها نمیتواند انسان را از جهنم و از دنیا نجات بدهد که جهنم هم باطن دنیاست مگر اینکه از حجت بیرونی و دین کمک بگیرند و رها بشوند. پس اینکه قرآن کریم میفرماید آنهايي که اعمال صالحه ندارند حسنات ندارند فامه هاویه در جهنم می مانند یعنی آنها در دنیا کوشش نکردند خودشان را از دنیا نجات بدهند، کوشش نکردند خودشان را از کفر و رذایل اخلاقی و گناهان نجات بدهند. چون کوشش نکردند نجات بدهند اعمالی که از آنها صادر شد اعمال دنیوی بود از جنس در واقع جهنم عذاب های جهنمی بود. آنهايي که دین دست آنها را گرفت و اعتصام پیدا کردند به دین و ریسمان الهی، آنها در واقع خودشان را از اخلاق دنیایی و افکار دنیایی نجات دادند، افکار آسمانی و ملکوتی و بهشتی پیدا کردند و همچنین اخلاق و اعمال بهشتی. لذا آنها سنگین است اعمالشان سنگین است، اعمالشان پایدار است، اعمالشان اثرگذار است؛ چرا؟ چون از جنس عالم

بهشت است اعمالشان در دنیا. چون از جنس بهشت است در دنیا اعمال و اخلاقشان این اعمال و اخلاق پایدار می ماند بعد از مرگ هم با آنها هست و آنها بهشتی میشوند.

اما آنهایی که در دنیا اعمالشان اعمال دنیوی است اعمالی از جنس جهنم هست آنها دیگر اینها را نجات نمیدهد از رهن جهنم و از رهن باطن طبیعت آنها را نجات نمیدهد و لذا در جهنم می مانند در آن رهن می مانند چیزی ندارند که نفس شما از رهن الهی نجات بدهند.

نکته دیگر این هست که خب قرآن کریم سخن از میزان میگوید و اما من ثقلت موازینه آنها که اعمالشان سنگین است، آنهایی که موقعی که سنجش میشود اعمالشان، اعمالشان سنگین است. دیگران موقعی که اعمالشان سنجش میشود اعمالشان سبک است. خب هر سنجشی یک معیاری میخواهد، یک سنگ ترازویی میخواهد که در واقع با او جنس را سنجش میکنند. در ترازوهای قدیم که دو تا کفه داشت در یک کفه میوه را قرار میدادند، برنج و گوشت را قرار میدادند. در کفه دیگر معیار سنگینی را قرار میدادند که پاره سنگ یک کیلویی بود، پنج کیلویی بود، ده کیلویی بود هر چی. آن پاره سنگ ها در واقع معیار سنجش هستند.

سخن در این هست که در روز قیامت آن پاره سنگ آن معیار در واقع سنگینی حسنات چیست و معیار خفت در واقع آن سیئات چی هست.

عرض کردیم مفسران اهل سنت چون نگاه ظاهرگرایانه دارند به آیات قرآن و معارف دین به ناچار با همان مبنا و رویکرد این آیات را تفسیر میکنند. مثلا اشاعره میگویند که بله در روز قیامت خداوند متعال یک ترازوی خیلی بزرگی می آفریند مثل همین ترازوهای دنیوی که دو تا کفه دارد با کفه های خیلی بزرگی آنوقت گناهان انسانها را در یک کفه قرار میدهند هر انسانی را، حسنات و اعمال صالحه اش را هم در کفه دیگر قرار میدهند. هر کفه ای که سنگینی کرد سرنوشت او را معین میکند. اگر کفه گناهان سنگینی کرد میشود اهل جهنم، اگر کفه حسنات حسنات سنگینی کرد میشود در واقع اهل بهشت.

اینها با چالش هایی مواجه هستند. اولین چالش این است که اگر این دو تا کفه ترازو موازی شد، مساوی شد یعنی در واقع سنگینی کفه صالحات و سنگینی کفه گناهان و سیئات یکی بود، به یک میزان بود تکلیف این فرض چی میشود؟

چالش دیگر این است که اصولا همانطور که در روایات ما آمده است اعمال انسان ها از جنس اعراض هستند و عرض وزن ندارد. اعمال انسان وزن ندارد. موقعی که من به رکوع میروم رکوع رفتن من وزن ندارد، موقعی که ذکر میگویم وزن ندارد. موقعی که یاد خدا در دل من قرار میگیرد این یاد خدا وزن ندارد، یعنی وزن فیزیکی و مادی

و جسمانی ندارد، گناهان هم همینطور. چگونه میشود که اینها را توی یک کفه قرار بدهند. بعد شروع کردند دست و پا زدن. بعضی هایشان گفتند بله خداوند متعال به هر کدام از اعمال صالح و سیئات یک وزنی میدهد یک سنگینی میدهد بعد توی کفه قرار میدهد.

باز با این پرسش مواجه شدند که خب معیار آن سنگینی دادن چیست؟ چرا خداوند متعال به نماز زید مثلا این سنگینی را میدهد به نماز عمر آن را. بر اساس چه معیاری؟ باز توی آن می ماندند. بعضی هایشان گفتند نه نامه اعمال را میگذارند توی کفه ترازو. حسنات زید در یک کتاب هست سیئاتش هم در یک کتاب. این دو تا کتاب را میگذارند. از این جور دست و پا زدن هایی که در واقع آخر هم راه به جایی نمی برند.

متعزله از اهل سنت برای اینکه از این چالش ها فرار بکنند گفتند اگر سنجشی در کار نیست، میزانی در کار نیست. مراد از سنجشی که در این آیات آمده معنای کنایی اش مراد است. در واقع مراد این است که خداوند متعال به عدالت داوری میکند. داوری خداوند متعال درباره انسان ها عادلانه است. اینکه در آیه شریفه میفرماید و الوزن یومئذ الحق، وزن یعنی سنگینی یعنی آن میزان در روز قیامت حق است یعنی داوری حق است، یعنی حکومت حق است.

در آیه ۷ و ۸ سوره اعراف میفرماید و الوزن یومئذ الحق، ترازو در روز قیامت حق است. آن میزان، آن سنگ ترازو در روز قیامت حق است. فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون. فمن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم. آمدند گفتند بله مراد از و الوزن یومئذ الحق همان است که خدا یک ترازو داشته باشد با دو کفه. معنای کنایه و استعاری اش مراد است یعنی داوری خداوند متعال در واقع عادلانه است. خداوند به عدل داوری میکند. آن موقع بر اساس داوری آنهایی که اعمالشان صالحشان سنگین است میروند بهشت آنهایی که سبک است میروند جهنم.

باز اینها با این چالش مواجه شدند که خب این داوری عدل بر اساس چه معیاری است؟ چگونه خداوند متعال میگوید مثلا نمازها و صالحات زید این مقدار سنگینی دارد و مال عمر آن مقدار. این معیار داوری و ملاک داوری و عدالت باز روشن نیست. به همین خاطر یک تفسیری برخی از بزرگان شیعه دارند مثل مرحوم علامه طباطبایی و قبل از علامه طباطبایی برخی از عرفا و فلاسفه شیعه و یک تفسیری هم روایات ما دارد که اتفاقا هر دو تفسیر را همسان و هم داستان هستند.

حالا ما از مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه نقل میکنیم. مرحوم علامه طباطبایی میفرماید که در این آیه شریفه میفرماید و الوزن یومئذ الحق، ترازو آن معیار در روز قیامت حق است. و هر عملی حق مربوط به خودش را دارد، صلاه یک حق دارد، حق صلاه. روزه حق صوم، حق جهاد، یعنی الجهاد الحق، الصلاه الحق، الصوم الحق.

خب صوم حق چیست؟ نماز حق چیست؟ جهاد حق چیست؟ میفرماید نماز جامع شرایط نماز حق است. مثل اتقوا الله حق تقائه، تقوا پیشه کنید به حق تقوا یعنی تقوای کامل، یعنی تقوای جامع شرایط. پس تقوا را با حق میسنجند یعنی تقوا را با تقوای جامع شرایط می سنجدند. نماز را با حق می سنجدند یعنی نماز را با نماز جامع شرایط می سنجدند. نمازی که همه شرایط روحی و معنوی و ظاهری را داشته باشد میشود نماز حق.

خب حالا نمازهای دیگران را با این می سنجدند به هر اندازه که از شرایط نماز حق برخوردار باشد آن نماز سنگین است و هر اندازه از آن شرایط دور باشد آن نماز سبک هست.

در روایات داریم که از حضرات معصومین مثلا از امام صادق علیه السلام روایات داریم که از حضرت پرسیدند این معیار سنجش که در روز قیامت است خداوند چه طور اعمال را می سنجدند مثلا نمازها را چگونه میسنجد؟ حضرت فرمودند که با انبیا و اوصیا. اعمال صالحه هر امتی را با اعمال صالحه پیامبر آن امت میسنجدند. نماز هر امتی را با نماز پیامبرش میسنجدند. روزه و جهاد و انفاق و تواضع هر امتی را با این اعمال و صفات پیامبرش میسنجدند، چرا؟ چون پیامبر هر زمانی جامع ترین و کاملترین اعمال صالحه آن زمان را دارد. در زمان حضرت موسی جامع ترین نماز را نماز حق را حضرت موسی داشت. روزه حق را حضرت موسی داشت. جهاد حق را حضرت موسی داشت.

در عصر وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام و حضرات معصومین نماز حق را این حضرات معصومین دارند، نماز امیرالمومنین نماز حق است، نماز جامع شرایط است. نماز ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف نماز جامع شرایط است. نماز امت ها را با نماز اولیا الهی میسنجدند. با نماز ولی زمانشان میسنجدند، امام زمانشان میسنجدند.

خب این از یک جهتی کار ما را دشوار میکند از یک جهتی کار ما را خب آسان میکند و بهتر میکند. از این جهت که نمازمان با نماز امیرالمومنین سنجیده میشود خب اوضاع خیلی خراب میشود. اما از این جهت که ما در واقع پادشاه امیرالمومنین بر ما میتابد. بهره و تجلی بهشت امیرالمومنین به ما میرسد با این اوضاع خیلی بهتر میشود. اگر نماز امیرالمومنین کاملتر از حضرت موسی است پس بهشت امیرالمومنین هم کامل تر است. پس بهشتی هم که به شیعیان امیرالمومنین میدهند پرتو بهشت امیرالمومنین است. این یک نکته.

نکته دیگر این است که محاسب اعمال شیعیان وجود مقدس امیرالمومنین است و آن ولایت و محبت و اطاعت و پیروی که ما از حضرات معصومین داریم فرمودند آن جبران کننده نقائص در اعمال صالحه شماست. آن زحمت و زجر و رنجی که شیعه به خاطر انتسابش به حضرات معصومین در طول تاریخ کشیده آن جبران میکند احیانا لغزش هایی که در اعمال صالحه داشتند. بلاخره آن زجری که و رنجی که شیعه در طول این چهارده قرن به خاطر انتسابش به امیرالمومنین کشیده این را دیگر مذاهب اسلامی نکشیده اند، اهل سنت نکشیدند. حنفی و شافعی و مالکی ندیدند.

آن رنج و مشقتی که الان استکبار جهانی بر کشور ما و بر شیعیان امیرالمومنین وارد میکند آن را دیگر بر دیگر مذاهب اسلامی وارد نمیکند. با آنها که خوب هستند. اگر بر شیعیان امیرالمومنین رنج وارد میشوند به خاطر تشیعیان است به خاطر آن انتسابی که دارند به خاطر آن افکاری که دارند.

این رنج ها و این مشقت هایی که شیعه تحمل میکنند خب جبران میکند و به اضافه ولایت و محبتی که دارد این نقایصی که در اعمال صالحه دارند. بنابراین هر چند که نماز ما را که با امیرالمومنین میسجند نماز نیست. بهره ای از شرایط نماز امیرالمومنین ندارد. اما این جبران میشود با آن نکاتی که عرض کردم، با آن ویژگی هایی که عرض کردیم در اینجا هست و مطرح است.

در ادامه میفرماید خب آنهایی که و اما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه؛ یعنی زندگی که صاحب آن راضی و خشنود است. آنهایی که اعمالشان سنگین است آنها یک زندگی راضی دارند یعنی آنچه را که خداوند متعال در روز قیامت برایشان فراهم میکند از زندگی در بهشت، در آن هیچ نقصی نیست، در آن هیچ رنجی نیست. {۲۵:۳۶ نامفهوم} یعنی انسان کی راضی است از زندگی اش؟ مومن، شیعه امیرالمومنین علیه السلام در روز قیامت موقعی که در بهشت قرار میگیرد کی راضی است؟ موقعی که هر چی بخواهد برایش فراهم بشود، هر چی که اراده میکند برایش باشد، هیچ نقصانی نبیند، نه در لذات جسمانی نه در لذات معنوی که انتظار دارد و درک و فهمش را دارد هیچ نقصانی نبیند، هیچ کمبودی نبیند.

این آیه شریفه ای که الان در این سوره خواندید در واقع در روال همان آیات سوره مومنون است که فرمود فمّن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون؛ در آیاتی که ما در محضرش هستیم فرمودید کسی که اعمالش سنگین باشد در زندگی راضی، در این سوره مومنون میفرماید فاولئک هم المفلحون؛ اینها به یک معنا هستند. چرا؟ چون فلاح یعنی پیروزی، فلاح یعنی به هدف رسیدن، فلاح یعنی به مقصود رسیدن.

خب مقصود و پیروزی و هدف یک شیعه چیست در روز قیامت؟ یا در بهشتی که قرار میگیرد هر آنچه که میخواهد از لذات معنوی از قرب به حضرات معصومین از ملاقات حضرات معصومین، از زیارت حضرات معصومین، از لقا الله و لذات جسمانی برایش فراهم باشد. هدف شیعه این است. قرآن میفرماید برایت فراهم میشود هدف مومن این است میفرماید او برایت فراهم میشود.

و اما خفت موازینه فامه هاویه و ما ادراک ماهیه نار حامیه؛ اما آنهایی که اعمالشان خفیف است، سبک است، بی روح است، فانی است، نابود شدنی است، چیزی ندارند، بهره ای از در واقع ویژگی های بهشت و باطن بهشت ندارد فامه هاویه، ام او هاویه است. ام در لغت به معنای مبدا و اصل و مرجع هر شی ای است. به مبدا و مرجع هر شی ای میگویند ام آن شی. اگر به مادر انسان هم عرب میگوید ام به خاطر اینکه نوزاد و کودک در هر مشکلی به

مادرش رجوع میکند. در هر نیاز و گرفتاری به مادرش رجوع میکند. مرجع و ماوا و پناهگاه خودش را مادر خودش میداند.

بر اساس این در واقع معنای لغوی، معنای آیه این میشود که آنهایی که اعمالشان خفیف است موازینشان خفیف است یعنی در واقع جز سیئات و کفر و نفاق چیزی ندارند ملجا و ماوای آنها و مبدا آنها جهنم است. مبدا آنها جهنم است که آنها در دنیا زندگیشان را با زندگی جهنمیان آغاز کردند. زندگیشان چیزی جز در واقع ویژگی های جهنم نبود. هر چند از زندگیشان در دنیا لذت میبرند، کیف میکردند و در واقع خودشان را سعادتمند میدانند. اما در باطن مبدا اعمالشان، ریشه اعمالشان در واقع ویژگی های جهنمی بود.

لذا قرآن کریم میفرماید که ان الذین یاکلون اموالا یتاما آنهایی که اموال یتیم ها را میخورند و لذت میبرند، در ظاهر لذت است انما یاکلون فی بطونهم نارا. آنها دارند آتش میخورند. این خوردن مال یتیم مال حرام در واقع آتش خوردن است یعنی آغاز زندگیش با آتش و آتش خوردن و اینهاست.

آمّه

مرحوم شاه آبادی استاد عرفان حضرت امام رحمه الله علیه اینجا ریشه این واژه امه را از ام گرفته است. ام یعنی قَصَدَ، ام شی یعنی قصد شی، آن شی را قصد کرد. آن شی را اراده کرده است. ایشون در واقع معنای قصد را در این آیه دیده است و اینجوری تفسیر کرده این آیه را که جهنمیان و کافران از آن آغاز هدف و قصدشان جهنم است. هاویه هست. یعنی از آغاز زندگیشان در دنیا چون با کفر و نفاق و رذایل اخلاقی بوده انگار شاخص زندگیشان و هدف زندگیشان، مقصدشان را جهنم قرار دادند.

اما خب این حرف هر چند حرف درستی است و روایات هم در واقع این را تایید میکنند که نقل میکنند که یک روز پیامبر بزرگوار اسلام در مسجد نشسته بودند شنیدند که در واقع گفتند که یک صدایی من شنیدم ظاهرا تصرفی کردند برخی از اصحاب هم شنیدند. گفتند چه صدایی؟ گفتند صدای برخورد یک سنگی به ته جهنم. و این سنگ هفتاد سال در واقع طی کرده است این چاه جهنم را امروز به ته جهنم رسید بعد فرمود الان یک یهودی از دنیا رفت، یک یهودی مرد. هفتاد سالش بود. الان او به ته جهنم رسید. یعنی این هفتاد سالی که این یهودی در دنیا داشت زندگی میکرد داشت در درون جهنم زندگی میکرد. داشت در قعر جهنم حرکت میکرد. قصدش و هدفش ته جهنم بود. الان که سر هفتاد سالگی مرد به ته جهنم رسید.

این حرف خوبی است اما به شرطی که واژه ام ریشه اش از آم باشد. اما بر اساس تحقیقی که اهل لغت کردند ما دو واژه داریم یک واژه آم داریم همزه و میم مشدد. یک واژه آم داریم همزه مشدد در واقع همزه مرفوع و میم مشدد یک همزه اش در واقع منصوب است یکی مرفوع است.

آم با فتحه همزه به معنای قصد کردن است. آم با ضمه همزه به معنای ریشه و مبدا و مرجع است. به همین خاطر به نظرم تفسیری که در ابتدا عرض شد از برخی از بزرگان و مفسران در واقع الحاد لغت شناسی تعجیل دارد بر بیانی که مرحوم شاه آبادی دارند هر چند این بیان ایشون هم با روایات و نسبت به آیات دیگر تایید میشود.

هاویه

خب فرمود فامه هاویه؛ هاویه یکی از اسامی جهنم است. از هوا گرفته شده به معنای سقوط هست. بهتر بود در اینجا بگوید فامه مهویه، یعنی اسم مفعول به کار میرود. چون آن کسی که اهل جهنم میشود سقوط میکند به جهنم. ته جهنم. آن وقت جهنم مهویه چنین شخصی هست نه هاویه یعنی اسم فاعل نیست. مهوی هست. چرا اینجا اسم فاعل آورد به جای اینکه در واقع اسم مفعول بیاورد؟

همچنان که برخی از مفسران و بزرگان مثل مرحوم شهید مطهری فرمودند در اینجا بهتر بود در واقع به جای هاویه مهویه می آمد. اسم فاعل نباشد. چون جهنم اسم مفعول است مهوی هست نه هاویه. اما برای اینکه خداوند متعال بفرماید در اینجا فاعل و مفعول یکی است جهنم و کسی که داخل در جهنم میشود یک چیز است و از یک جنس هستند. دو چیز نیستند. جهنم یک مکانی نیست که کافر را داخل در آن بکنند، جهنم باطن همین کافر است خود همین کافر است، تجسم یافته همین کافر است به خاطر همین نکته در واقع به جای مهویه، هاویه آورده شده است و ما ادراک ماهیه، شما نمیدانید که این هاویه چیست؟ نمیدانید این عذاب جهنم و رنج جهنم چیست و ما ادراک ماهیه در واقع عظمت و وحشت جهنم را دارد بازگو میکند که در ادامه میفرماید نار حامیه؛ این هاویه یک آتشی است شعله ور و بسیار شعله ور شده.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ